

فرمانده نهضت یا جلوه کامل مکتب تربیتی اسلام

قل انما اعظکم بواحدة ان تقوموا لله

(بگوای پیغمبر بشه ایک بندمیدهم و آن اینکه قیام نمائید برای خدا)

یکی از اصول فلسفی مکتب خداپرستی و معتقدات اولیه هر مسلمانی اصل توحید است. برای بیان این اصل بهتر است به عبارت معجز آسای خود قرآن مراجعه شود. هر مسلمانی در شبانه روز ده بار در برابر پروردگار خویش این مضامین را بخود تلقین میکند:

الحمد لله رب العالمین . الرحمن الرحیم . مالک يوم الدين . ستایش و بیابش مخصوص خداست . خدائی که پروردگار دو جهان است آفریننده ای که بخشنده و مهربان است . خدائیکه پادشاه و صاحب روز جزا و پاداش دهنده ای اعمال ایک و بد است . جهان هستی و خاشع و خاشع در برابر نیروی لایزال اوست . تنها مؤثر در وجود ذات یگانه اوست . سررشته کائنات بکف با کفایت اوست و تمام عوامل محیط از بشرو حیوان و جماد و نبات تحت نظر و اراده اوست . روزی دهنده روزی خواران ، پناه بی پناهان ، روزنه امید نا امیدان ، بخشنده مستمندان ، تکیه گاه ناتوانان ذات بخشندیم و مهربان اوست . سر تسلیم تنها پر آستان الوهیت او باید سائید و قدرتهای بشری و غیر خدائی را با همه جلال و جبروت و عظمت ظاهریشان بهیچ باید انگاشت .
امید باوویم از او باید داشت .

ایک نمیدوایک نستین . اهدنا الصراط المستقیم . پروردگارا ترا می پرستیم و از تو یاری می جویم . مرا براه راست هدایت کن زیرا هدف و مقصود من نزدیکی بتو و وصول بسرح کمال و راه و روش من پیروی از نظامات جاودانی تست .

اینست الفبای مکتب خدا پرستی و درس اول کتاب تربیتی اسلام . نتیجه

سجده شایگان ————— فرمانده نهضت...

چنین تعلیمات و تربیتی ، استقلال فکر و قدرت اراده ، اعتماد بنس و احراز شخصیت در سایه حب کمال ، نوه پروری و بشردوستی ، آزادی طلبی و عدالتخواهی و استقامت و پایداری در برابر ظلم و ستم است .

خداپرست در برابر ظلم و ستم همچون کوه پابرجا و استوار است . او صرفاً لزوم مبارزه را می بیند و بهیچ وجه از قدرت حریف هراسان نیست ، خدا پرست از مرگ نمی ترسد زیرا آنرا سر منزل تکامل و وصال حق میداند .

خداپرست در هر کوشش و کوشش و در هر تلاش و جولانی تنها بیک چیز توجه دارد و آن جلب رضای حق است .

خداپرست میگوید : « بسوی پروردگاری روی میآورم که آسمانها و زمین را سرشته است . تمایل من تنها باوست و برنامه کار و زندگی خود را بروفق اراده و مشیت او و نظام عمومی عالم مرتب میکنم و برای او شریکی قائل نیستم . »

خدا پرست میگوید : « هر آینه پرستش و نیایش من و راه و روش من و زندگی و مرگ من برای پروردگار دو جهانست » خداپرست یک حالت فنا فی الله دارد و سرا پای وجودش متوجه خداست .

مذهب عاشق ز مذهبها جداست عاشقانرا مذهب و ملت خداست
چنین شخصی حاضر بهمه اوج جانبازی در راه حق است زیرا آنرا برای خود سعادت میداند و از آه لذت می برد سعادت و لذتی که « روسو » فرانسوی چنین بیان میکند :

« یکی از معجزات عشق اینستکه ما در دردهای آن نیز بکنوع لذت حس میکنیم . عشاق حقیقی حال فراموھی و بی علائقی را که احساس درد را از میان برمیدارد بزرگترین بدبختی میشمارند . »

خدا پرست حاضر است از همه چیز خود در راه ارضای معبود بگذرد ؛
« و از مردم کسانی هستند که میفروشند جان خود را برای رضای خدا »

بهین مناسبت پیامبر بزرگوار اسلام دعوت خود را در جمله : « قولوا لا اله الا الله تفلحوا » خلاصه میکند و قرآن میگوید : « بشما فقط يك بند میدهم و آن اینکه قیام نمائید برای خدا »

وجود مقدس حسین بن علی (ع) آئینه تمام نمای مکتب خدا پرستی و جلوه کامل مکتب کربیتی اسلام و قیام او نمونه برجسته

کنج شایگان فرمانده نهضت...

ای از يك قيام خدائی است .

روزی که از طرف هوا خواهان یزید نهالیت برای گرفتن انتقام از حسین (ع) آغاز شد او در مدینه در نهایت عظمت و عزت زندگی میکرد . افتخار و شرافت خانواده کی افتخار و شرافت ، مقام و موقعیت اجتماعی ، جلال و جبروت ظاهری و معنوی ، مال و منال و بالاخره همه نوع مزایای يك زندگی آبرومند و افتخار آمیز را دارا بود . از طرفی یزید که در زمان پدرش معاویه بیشتر مردم با تهدید و تطبیع بولایتی او رأی داده بودند و اینکه بر سر بر سلطنت تکیه زده بود ، لازم بود که برای تحکیم مبانی حکومتش ، با این شخصیت مورد احترام و اعتماد مردم بصورتی کنار بیاید . یزید حاضر بود بحسین بن علی (ع) هر چه میخواست بدهد ولی در مقابل او حکومت جابرانه اش را گردن نهد و صلاحیتش را برای احراز مقام خلافت مسلمین تأیید نماید .

ولی حسین (ع) ، این رادمرد و آزاده ، با اینکه قدرت و نیروی حکومت را همه در دست یزید دید و با آنکه از سر نوشت فرستاده مخصوص در کوفه و یوفائی کوفیان و تنهائی و بی یساری خود اطلاع داشت ، تصمیم مردانه خود را گرفت و در جواب خلیفه مقتدر وقت اعلام داشت که من مرکز را بر ذلت قبول حکومت زنازاده پسر زنازاده ای ترجیح میدهم .

حسین (ع) خود را برای يك فداکاری بی سابقه و يك جانبازی بی مانند آماده کرد . حسین (ع) بخواهی دریافته بود که نهال نورسته اسلام تنها با خون او ممکن است طراوت و شادابی خود را از سر نو آغاز کند . ولی این جانبازی و فداکاری باید طوری باشد که انعکاسش در جهان اسلام بصورت نهضت مبارزه بر علیه یزید جلوه کند . نهضتی که دودمان معاویه را بر باد داده ، اساس ظلم و بدمردی او را واژگون نماید . او و یارانش باید با جانبازی خود به مسلمانان درس مبارزه با یزید بیاموزند و راه آینده آنان را روشن کنند . و لذا با زن و فرزند و برادران و یاران و دوستانش بیکه رفت و با ناتمام گذاردن اعمال حج زنگ خطر را برای آگاهی مسلمانان بصدا درآورد و بالاخره با دوهزار نفر از همراهانش در کربلا با نیروی دشمنان خدا بمقابله مستقیم پرداخت .

از روز هفتم محرم آب بروی آنان بسته شد ولی این مردان شجاع دست از مبارزه نکشیدند و حتی تشنگی کودکان خردسال هم در براده آتشیشان خللی وارد نساخت . شب عاشورا طرفین جنگ را برای اخذ تصمیم نهائی متارکه کردند .

گنج شایمان فرمانده نهضت ...

آری حسین (ع) هنوز آخرین تصمیم خود را نگرفته بود زیرا هنوز یاران نیمه راه را جواب نگفته بود.

در این شب همراهان خود را جمع کرد و گفت : « این مردم با شما کاری ندارند و فقط مرا میخواهند . از تاریکی شب استناده گنبدو جان خود را از مهلکه نجات دهید . آری بروید و مرا با این مردم تنها بگذارید . »

دل بستگان بدینا ، صاحبان دلهای مردد ، کسانی که حق و حقیقت را میخواهند ولی حاضر نیستند در راه آن خود را بزرگوارند ، رفتند و ازدو هزار نفر بیش از ۷۲ نفر باقی نماند . ۷۲ نفر از جان گذشته ۷۲ نفر عاشق خدا ، ۷۲ پروانه ای که بالشان سوخته ولی میخواهند جانشان هم بسوزد ، ۷۲ نفریکه وقتی حسین (ع) با آنها فرمود که شما عهد خود را بن وفا گردید دیگر با شما کاری نیست ، جواب دادند بپهد خود وفا کرده ایم که بانو بیائیم و کشته شویم .

گر برکنم دل از تو و برردام از تو مهر

آن مهر برکه افکنم آن دل کجا برم

آری این ۷۲ نفر ماندند تا با خون خود صفحه درخشانی بر کتاب تاریخ اضافه کنند .

اینک نظری بفرزانه اسلمه اردوی حسین (ع) می افکنیم . حسین (ع) در حالیکه شمشیر خود را صیقل میدهد ب فکر عمیقی فرو رفته سستی مردم در برابر فجاج یزید ، کشته شدن مسلم فرستاده مخصوص او ، یوفای مردم کوفه و غفلت آنها از نتایج عملشان که دامنگیر آنها خواهد شد همه و همه از جلوی چشمان او رژه میروند در چنین حالتی زیر لب این اشعار را زمزمه میکند :

« یادهر اف لك من خلیل

من صاحب او طائب قتیل

و انما الاصرالی الجلیل

و كل حی سالك سبیلی»

(ای روزگار . تف بر تو و دوستی تو ، تف بر تو و ظاهر فریبنده تو ،

تف بر تو و جلال و جبروت تو .

ای روزگار . با تمام رنگهای فریبنده ات ، با تمام شوکت و اقتدارات و با تمام فشارهایی که وارد میآوری کوچکتر از آن هستی که حسین فرزند علی را دام و تسلیم خود کنی .

ای روزگار . من دست دوستی بجانب تو دراز نمیکنم و دل بتو نمی بندم .

گنج شایگان ————— فرمانده نهضت...

چه فراوانند دل بستگان و هیفتگات که سحرگاه در دامان مهر و محبت خود پروردی و هنوز شب تار نرسیده بآتش غضب گرفتار کردی و بیاد فناشان سپردی .

روزگار است ، درستی و امانت بر نמידارد ، دوستی و جوانمردی نمی شناسد با رادمردان و آزادگان سرسازش ندارد آنها را هدف میگیرد و قناعت به بدل نمیکند .

با این همه باکی نیست . منم از او دست بر میدارم و دل از او برمیکنم . پدرگاه خداوند بزرگ پناه می برم و کار خود با او وامیگذارم که زندگی اقتضای آمیز را جز این راهی نیست .

در این شب در اردوی عاشق پیشه حسین (ع) از میان راز و نیازها گاهی صدای فرمانده اردو بگوش میخورد که از زبان قرآن زندگی حقیقی و جاویدان را بیاران خود نوید میداد «گمان چه برید کسانیکه در راه خدا کشته شدند مرده اند بلکه زنده هستند و نزد پروردگارشان روزی داده هستند.»

صبح عاشورا میرسد ، حسین (ع) و یارانش یکی پس از دیگری در مقابل سپاه دشمن ایستاده با کلمات آتشین خود هر یک بنوعی آنها را بند و اندرزمیدهند ، اتمام حجت میکنند و عواقب و غیم فجایع بزرگ را برای عالم اسلام برای آنها تشریح میکنند .

حسین (ع) در خطبه اول خود را پسر علی (ع) و نواده پیغمبر ص معرفی میکند . بار دوم برای اتمام حجت با اسب و همامه و زره و شمشیر پیغمبر ص بمیدان میآید و پس از نکوهش مردم کوفه در آخر خطبه برای هشدار به آنها چنین میگوید :

«گول خورده آنکس که دنیا را گول بزند. بدبخت آنکسی که دلباخته دنیا باشد . ای مردم این دنیا مغرورتان نکند، زیرا امید آنکس که تکیه با او کند قطع خواهد شد. ای مردم آسپای دوران، شمارا خورد خواهد کرد و شترم را بعد از من در خانه همه شما خواهد خوابید.»

در ابتدای خطبه آخرین آیه را میخواند : « و بعنوان برایشان خبر نوح را وقتی که بقوم خود گفت ای قوم اگر ناگوار است برهما مقام من و پند دادن من شما را بآیات خدا پس برخدا توکل کردم و اگر خیال گشتن مراد دارید با هر کاتان مشورت کنید تا کاتان بر شما برشیده نباشد و پشیمان نشوید و اگر بگشتن من رای دادید

گنج شایگان ————— فرمانده نهضت...

هر چه خواهید بکنید که مرا اذآن باکی نیست .

سپس در جواب مردم کوفه که گفتند باید ترا نزد این زیاد ببریم فرمود :
« بخدا قسم دست ذلت بشمال میدهم و مانند بردگان فرار نمیکنم بلکه با تمام قوه ای که دارم از دین و عقیده و ناموس خود دفاع میکنم . بخدا قسم دعوت شمارا اجابت نمیکنم تا موئی که باسلام سفید کرده ام بخون رنگین کرده خدارا دیدار کنم . »

پس از خانه خطبه ها بیارن خود میگوید : « مرگ جز پللی نیست که شمارا از تنگدستی و رنج بسوی بهشت برین عبور میدهد . »
و هنگامیکه غلام عمر سعد با انداختن تیر اعلان شروع جنگ میکند در میان باران تیر فرمان جانیازی میدهد و میگوید :

« عزیزان من باستقبال مرگ بشتابید . »

یاران و دوستانش رفتند و کشته شدند ، برادرانش بیدان رفتند و جان باختند ، فرزندان در راه حق ششیرزدند و در دم واپسین سر برانوی بدر گذارند و بوصول حق رسیدند . ولی هر جوانی که از دست میداد ، هر کشته ای که از میدان میآوردند ، هر قدر مصیبت و تالم شدت پیدامیکرد ، رنگ حسین (ع) بر افروخته تر و چهره اش تابناک تر میگشت .
آری چرا رنگش بر افروخته نشود ؟ چرا چهره اش تابناک نگردد ؟ هنگامیکه می بیند عزیزانش را در راه معشوق قربانی میکنند . مگر درد عشق لذت ندارد ؟ مگر قربانی دادن در راه محبوب نشاط بخش نیست ؟

حسین (ع) مست باده معشوق شده ، حسین (ع) خود را در آستان وصال جانان می بیند ، پس چرا خوشحال نباشد ؟ کودکی شیر خواره اش را بر دست گرفت و بمیدان آورد که آبش بدهند تیر زهر آگینش دادند . مست تر و دیوانه تر شد ، رخسارش درخشان تر و تابنده تر گشت ، خود بمیدان رفت و جانباختن آغاز کرد ، تیرها خورد و زخمهای شمشیر را چون بوسه ای دلدار بجان خرید و سر انجام بزمین افتاد و صورت بر خاک نهاد و جان شیرین بجان آفرین تسلیم کرد در حالیکه مهگفت :